|  |  |
| --- | --- |
| عنوان | **رساله استدلاليه در جواب و حل ردود و شكوك ملّا جواد ويلانى و ملّا عبدالعلى** |
| صاحب اثر | جناب طاهره  قُرَّة العين  فاطمة بنت محمد صالح برغانى (1817 – 1852م) |
| مأخذ اين نسخه | كتاب ظهور الحق جلد 3 صفحه 378-393 (165 بديع) |
| ساير مآخذ |  |
| محل نزول |  |
| سال نزول |  |
| مخاطب |  |

**بسم اللّه الرحمن الرحيم**

الحمد للّه الذى لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلا و علا بعلوّ ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه کان عليا کبيرا و الصلوة و السلام على الحجاب المتلألئ الذى خلقه اللّه لنفسه و طهره عن دلالة غيره و ارسله الى غيره و جعله سراجا منيرا و على ذوى القربى الذين قربهم اللّه الى نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و معصيتهم بمعصيته و عبر عن ولايتهم بالوهيته و جعلهم للخلق دالا و دليلا و على شيعتهم و ابوابهم المتمحّصين فى طاعتهم و السارعين الى ولايتهم و المقتفين بآثارهم و الواقفين ببابهم عباد مکرمون الذين کانوا لاهل السموات نجما مضيئا و بدرا منيرا خصوصا على المقبل بکله اليهم و المنقطع عما سوهم و الحامل لامرهم سر الاسرار و نور الانوار الذى قد کان فى بحبوحة الجمال خلف القاف اى قاف القلب مکنونا و مخزونا و لعنة اللّه على من نظر الى جلالته بغيره کما قال الحجّة عجّل اللّه فرجه فى تفسيره (فلا تيئسوا بالإشارة إلىّ فإنّ الکلمة مطهّرة عن الإشارة و نفيها) و هو اللّه ربنا قد کان على کلّشئ شهيدا و شراه بثمن بخس و نسى حظّه فصار منکرا مسيئا و مذنبا غبيا

أمّا بعد چنين گويد اين امهٴ خاطئهٴ جانيه تراب اقدام جوارى فاطمة صلوات اللّه عليها غرض از تحرير اين کلمات بحسب اقتضاى وجوب تکليف اين منغمرهٴ در بحر خطيئات آن است که نوشتهٴ کدورت سرشتهٴ از بعض اصحاب رسيد و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گرديد وين عجب که بسيارى حق حق را نشناخته شتافتند و چون خيالات شهوانيهٴ خود را که دليل از جهت معرفت آيت بديعهٴ غيبيه مصور نيافتند لهذا در بوتهٴ امتحان گداختند ﴿يُرِيدُ اللّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِم﴾ إنّه کان ذو البأس الشديد زيرا که سبک شمرده‌اند امر عظيمى را که رب عظيم عظيم شمرده و خيال نمودند که حق و سنت غير متبدلهٴ او همان است که در نزد ايشان مشهود و هويدا است و بدقت نظر و صفاء بقباحت و شناعت اين اعتقاد فاسد ننگريستند که کفريست عظيم دست پروردگار بسته نيست بديع لا من شئ است و عنده مفاتيح العنيب لا يعلمها الا هو و او را علوم غيبيه و امتحانات شديده ميباشد که اولياء و اصفياى او که آيهٴ تطهير در شأن ايشان نازل خائف و هراسان‌اند و هميشه کلمهٴ بداء را در مقام اثبات بشيعيان خود فهمانيدند وَ اِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ وَ نَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و در نزد تراجمهٴ مشيت و السنهٴ ارادهٴ او چه اسرار نهفته نهان (ما وصل إلى الخلق إلّا ألف غير معطوفة) و الآن کما کان سبحان اللّه که چه مقدار ضعيف و نادان هستيم ما بيچارگان و چه بسيار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام - عليه السلام - را که يد اللّه است بسته ميدانيم سبحانه سبحانه هو المتصرّف فى المُلک کيف يشاء بما يشاء و هو اللّه کان عليّا حميدا آهٍ آهٍ ما هکذا الظن بهم بإنّهم يتّبعون أهوائهم و لا يدخلون الباب سجّدا ليکونوا من الفائزين واحسرة ثم واحسرة عليهم بأن ألقوا أنفسهم بأيديهم إلى التهلکة و أوردنا إلى المهلکة العظيمة العظيمة و هم لا يشعرون هذه فتنة يضل بها من يشاء و يهدى بها من يشاء إنّه عزيز حکيم

هر چند آن نوشته را در نزد اولى الالباب جوابى نبود لکن چون رد جواب واجب بعضى از مضامين خلاف آئينش را بر سبيل اجمال بيان مينمائيم و در مقام جواب بحول ربى و قوته بر ميآئيم هر چند بسيارى از کلماتش مزخرفات ميباشد که به نگر يستن به او فرائصم مرتعش گرديده از جرأت کاتبش که از جهل ناشى شده خلاصه سَيَجْزِيِهِمْ اللّهُ وَصْفَهُمْ

مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نور الانوار گرديدم مرد عربى در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب بر آمد که من عربى هستم و از نزد اخباريين آمده‌ام تا شما را امتحان نمايم که آنچه را از مسائل موافق خيال من جواب فرمائيد تصديق شما نموده بجانب قوم خود رجوع نموده که ايشان نيز تصديق نمايند پس سئوال نمود از رکعتين اخيرتين صلوة جماعت که آيا حکم او جَهْر است يا إِخْفات حجّة اللّه العظمى فرمودند إخفات و شيخ از دليل سئوال نمود فرمودند آيهٴ قرآن ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِکَ﴾ شيخ در مقام رد متمم آيه را خواند ﴿وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِکَ سَبِيلاً﴾ و بناى مجادله را از جهل خود با حق مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسيت از لسان حقيقت نثار اظهار فرمودند و آن بيچاره فقير در مقام انکار بر آمد چونکه موافق آن قاعدهٴ مصورهٴ در خيال خود را که ميزان قرار داده بود نديده

أمّا جواب اوّلا آنکه شيخ می بايستى بضرورت مذهب و کتاب اللّه و احاديث آل اللّه و ادّعاى مدّعى و شاهد و آيت او که بر طبق مدّعا ادّعا مينمايد و سنت غير متبدّلهٴ حق در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نمايد و اينرا فهميده داشته باشد که امتحان حجة اللّه ميزانش در نزد خلق آشکار و هويدا نيست ﴿لا يُسْأَلُ عَمَّا يَفعَلُ﴾ موردش اينجا است پروردگار آيهٴ را که نسخ فرموده آيهٴ ديگر نصب ميفرمايد و حجت و بينهٴ او را قرار ميدهد آنچه خود ميخواهد لاخراج الضغاين و التمحيص و الافتتان و تمييز الانسان من غير الانسان اگر آيات آيهٴ لاحقه بمثل آيات آيهٴ سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آيد پس ما ﴿وَجَدنَا عَلَيهَا آباءَنَا﴾ را چرا پيشينيان دليل خود قرار داده‌اند در انکار حق و اگر علمى از آيات آيهٴ بديعه در نزد قوم باشد پس آيه مبارکه ﴿بَل کَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيْطُوا [بِعِلْمِهِ]﴾ ﴿وَإِنّ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ﴾ بچه سبب نازل گرديد اى مسکين اگر بامدادات و فيوضات سابقه که از آيهٴ سابقه بتو رسيده و تو در کتاب خيال خود ثبت نمودهٴ و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهوديه گرديده بتوانى بآن آلات و صور خياليه درک آيات بديعهٴ غيبيه نمائى پس چه ميفرمايد در وصف کفّار ﴿قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ ﴿وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِکَ حِجَابٌ﴾ ﴿وَإنِ [تَدْعُوهُمْ] إلَى الهُدَى لَا [یَسمَعُوا] وَتَرَاهُم يَنْظُرُونَ إلَيْکَ وَهُمْ لَا [یُبصِرُونَ]﴾ واين را فهميديد که فرمود امام - عليه السلام - زمان لاحق با سابق بمثل آب در جريان و اختلاف در سنت الهى نيست در امتحان ﴿وَلَا يَزَالُونَ﴾ اى الناس ﴿مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ﴾ پس بمذهب شما که الآن بر آن هستيد آن کسانيکه رد آيات رسول اللّه - صلى اللّه عليه و آله - نمودند مقصر نيستند زيرا که آيات قرآن را چون که نمی فهميدند حجّت نمی دانستند به خدمت رسول اللّه (ص) شتافته آيهٴ مسيح (ع) و معجزهٴ کليم (ع) طلب مينمودند آن بزرگوار (ص) در جواب ميفرمودند ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوْحَى إِلَيَّ﴾ ﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِکُمْ﴾ ﴿إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرُ مُبِينُ﴾ معجزهٴ من همين آيات را پروردگارم قرار داده ﴿ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَکْفُرْ ﴾ ﴿إِنَّ اللّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ العَالَمِينَ﴾ و ميگفتند ﴿آمَنَّا بِهِ﴾ ﴿لَولَا [نُزِّلَ عَلَیهِ] آيَةٌ ﴾ که مراد از اين آية آن آية را ميجستند که موافق قواعد ايشان باشد و بفهم شهودى ايشان راست آيد آنگاه تصديق نمايند آيا شيخ آيهٴ ﴿وَمَا کَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأتِي بِآيةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ﴾ را فراموش نموده و آيهٴ ﴿[يَمحُوا] اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثبَتُ وَعِندَهُ أُمُّ الکِتَابِ﴾ را نشنيد مهلا يا شيخ اوّلا ميبايست بنظر اعتبار بنگرى که اين مدّعى ادّعاى چه مقام مينمايد و شاهد او چيست بر اثبات حقيت قد علم أولوا الألباب أنّ الاستدلال على ما هنالک لا يعلم إلّا بما هيهنا آيا نه اين است که اين بزرگوار ادّعاى مقام عبودّيت محضه و اطاعت صرفه ميفرمايند و حجت و بينهٴ ايشان ... على الانام تفسير مبارک و صحيفهٴ مکنونه ميباشد ... ﴿وَ مَا کَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأتِى بِآيةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ﴾ ﴿قالُوا لَولَا [نُزِّلَ] عَلَيهِ آيةٌ مِن رَبِّهِ﴾ ﴿قُل إِنَّ اللّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَن أَنَابَ﴾ خلاصه مفتاح فهميدن حق را حق در انابه قرار فرموده نه بيمين و يسار در ارض عادات دويدن حق را حق تعالى شأنه و جلت عظمته له الشکر و المنّة کالشمس فى رابعة النهار آشکار فرمود بان ﴿لَيْسَ کَمِثْلِهِ شَيٌ﴾ موافق ضرورت مذهب و کتاب و سنت مُصَدِّقًا لِمَا مَعْنَا بر ما واجب است تَسْلِيمٌ تَسْلِيمٌ تَسْلِيمٌ و ردش سبب خلود جحيم آيا نديدى که منادى امام - عليه السلام - از ما فوق عرش الى تحوم ارضين ارضين ندا در داد که هذا يوم جديد و انتم على اقتضاء کينوناتکم فى لبس من خلق جديد نفهميدن و بمقصد نرسيدن از جهت ورود بباب از غير باب است که آن آيهٴ ويرا که او بإذن اللّه إظهار فرموده و بمشرق و مغرب رسانيده تو از او اعراض نموده در ارض خيالات خود حيران در دوران بمثل قوم موسى(ع) ﴿أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً﴾ گويان بهر جانب شتابانى آيهٴ معرفت در اعلى مشعر فؤاد ميخواهى بخيالات نفسانيه درک نمائى شَفَاکَ اللّهُ إِنْ کَانَ فِيْکَ آيَة مستورا و نسيت فرمودن سر الاسرار (ص) از بابت ﴿نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ ﴿أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ﴾ است امام - عليه السلام - و شيعهٴ خصيص او بتعليم او کل احکام را قادر است که از يک حرف قرآن استخراج نمايد خواندن شيخ جاهل متمم آيه را حاکى او نقص قابليت شيخ است و اگر نه حجت اللّه کامل است

و سؤال ديگرت آنکه چه نسبت است در بين کلمهٴ بديعه و بابين (ص) ... و مضمون ديگر آنکه سؤال نموده بوديد از نسبت بين صفت و موصوف ... شما در مقام اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال مينمائيد و در مقام معرفت نفس اللّه علم باللّه را روح و خيال خود را که مسمى بعمل نموده جسم ميدانيد و حديث بشهادة (کلّ موصوف إنّه غير الصفة) را فراموش مينمائيد بعد طعن بر صوفيهٴ ملاحده مينمائيد و خود را از عارفان بلسان نوران نيران بابان آخران - صلى اللّه عليهما - ميشماريد در کدام مقام ايشان اين بيان را فرمودند که ما بين حق و خلق ربط و نسبت است سبحانه سبحانه ربهما عمّا يقول المقصّرون علوّا کبيرا حجّة اللّه العظمى از نهايت مرحمت و عفو شما را بباطن مطالب ايشان ميکشاند و شما صورتى اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر ميآئيد و إنّه و اللّه لعلى خلق عظيم و لقد قلتم کلمة الکفر فکفرتم بعد أن کنتم مسلمين ... معلوم گرديد که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهميدهٴ استغفر اللّه الذى لا اله الا هو آيا که ميتواند کلام ايشان را در مقام تفسير و بيانش بر آيد اگر درياها مرکّب شود وصف الف غير معطوفه نخواهد شد زيرا که حاکى از متکلّم بى مثل بى نظير است لکن آنچه را از تفضل و احسان در مقام بيان باين اقل از ذره او دونها تجلّى فرموده در مقام بی مقامى خود عرضه ميدارم ... نه آنکه بابين (ص) در ضلالت بودند و کلام ايشان ناقص است کلّا ثمّ کلّا اليوم آن دو بزر گوار را در صفحهٴ امکان بجز اين نقطه نقطهٴ دائرهٴ وجود (ص) کسى نشناخته و نخواهد شناخت و احدى از خلق قدر ايشانرا بمثل ايشان ندانسته و نخواهد دانست نظر بمحکمات بيانات ايشان که در وصف آن نوران نيران (ص) در مقام بيان اظهار فرمودند بنما از تفسير مبارک و زيارت و شرح اقول و چشمى بمال و درک نما که اين حرارت از محبت آندو بزرگوار در اشتعال نيامده بلکه از شيطان رجيم است که از عداوت ميخواهد مخلد در نيرانت نمايد البته با هرکس از راهى که بتواند ميآيد وسوسه مينمايد خلاصهٴ کلام إنّ ﴿اللّه يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ... الى قوله ... و پارهٴ از مکالمات ملّا عبدالعلى را در مقام تائيد مطلب سطر نموده بوديد هر چند ارادات او مثل ابحاث شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنى از بيان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده بودى لهذا مذکور ميشود که سئوال نمود ملّا عبدالعلى از حجّة اللّه العظمى که حجّت و آيت شما بر اثبات حقيت چيست فرمودند که تفسير و صحيفهٴ مکنونه ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَکْفُرْ﴾ عرض نمود که عامهٴ خلق نمي فهمند آيات را از آنجهت حجت عامه نيست فرمودند نبأ کبرى (ص) که قرآن را عوام الناس نمي فهمند چه نوع حجيت آنرا يافته که کل انحاء علوم را در او مندمج و مندرج ميدانى که از يک حرف سورهٴ توحيد کل احکام را مستخرج ميدانى عرض کرد که قرآن را با مبين حجت ميدانم زيرا که اهل بيت طهارت (ص) بيان اسرار و انحاء علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر [بن الخطّاب] ثابت که (حسبنا کتاب اللّه) گفت و اين خلاف ضرورت مذهب است يا معشر اولى الابصار بنگريد بنظر اعتبار که بچه فهم و بچه نظر اين محتجبين باستار داخل ديار آل اللّه الاطهار گرديده و قائم در خدمت سر الاسرار لسان خود را مطلق العنان در ميدان اظهار اسرار نهانيهٴ خود نموده‌اند بيچارهء مسکين تو که سرّدين محمد - صلوات اللّه عليه - را نفهميده و ناظر بعين اغيار هستى حينى که نمی فهمى خودت که چه ميگوئى ... و بحقيقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب برنيامدى تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکهٴ عظيم افکندى سبحان اللّه مگر منکرين رسول اللّه غير اين سخنى داشتند که بيان تازه آورده که موافق با قواعد ما نيست اگر راست ميگوئى از آنچه ما پرسيم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتى که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده ﴿قَالَ الَّذِينَ کَفَرُوا﴾ ﴿لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ﴾ در جواب ميفرمودند ﴿إِنْ اتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوْحَى إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ ﴿إِنْ اسْتَطَعْتُمْ﴾ ﴿[فَأْتُوا] بِسُوْرَةٍ مِنْ مِثْلِهِ﴾ اى معشر جهال پروردگار أجلّ شَأْنًا و أرفع قَدَرًا از آن است که حجتى بجانب خلق خود فرستد تا حجت را بر ايشان تمام فرمايد و آيه و بينه او را ناقص عطا فرمايد وين طرفه و عجب آنکه آن آيه لن يستطيعوا الجنّ و الإنس أن يأتوا بمثله ميباشد لکن ناقص و ﴿لَيْسَ کَمِثْلِهِ شَيٌ﴾ است و مؤثّر در حجيت آورنده خود نيست و ﴿أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّهِ﴾ است و علم اللّه ناقص است؟ حال سئوال مينمايم که اگر بنفسه آيات قرآنيه دليل اثبات حقيت نميبود چرا در حينى که قوم آيات غير قرآن را طلب مينمودند که موافق خيال ايشان باشد آيهٴ ﴿وَمَا کَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأتِي بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَابٌ﴾ ﴿مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِکُم﴾ فلا تظهر من الغيب را جواب می شنيدند؟ اگر تمام نبود و ايشان طالب بودند و پروردگار عطا نمى فرمود حال قوم مقصر هستند يا پرورد گار ايشان را حيران گذارده؟ بيان فرمائيد تعالى اللّه عمّا يصف الظّالمون فى آياته علوّا کبیرا بلکه مقصر قوم خود بودند که از نظرات نفسانيه و حرکات شيطانيه عين بصيرت خود را محجوب نموده واقف بباب از باب داخل نميشدند ﴿ذَلِکَ الکِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ﴾ اى ما غاب من مدارکهم و مشاعرهم و ما کان عندهم مشهودا بلکه همانکه ديدند مثل ندارد بر ايشان لازم بود که ايمان آوردند آه ثم آه که اين آيهٴ مبارکه حجت را بر خاص و عام تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر ميامدند ﴿فَإِن اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِى نَفَقًا فِى الأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِى السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الهُدَى فَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الجَاهِلِينَ﴾ ﴿[إِذَا] جَاءُوْکَ يُجَادِلُونَکَ﴾ ﴿[کَأَنَّمَا] يُسَاقُونَ إِلَى المَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ﴾

نظر بنمائيد بآيات قرآنيه خواهيد فهميد که شماها نيز قدم بقدم پيشينيان برميداريد پس چرا ايشانرا طعن و مذمت مينمائيد اين بزر گوار سرّ دين رسول را بيان مينمايد که پرورد گار عالم خواسته امتحان نمايد خلق را که آيا حقيقة ايمان برسول اللّه آورده‌ اند يا تابع کثرات و نظرات نفسانيه ميباشند ... و جناب شيخ - صلوات اللّه عليه - نيز در کتاب رجعت ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمد که وحى بر قائم ما - سلام اللّه عليه - ميرسد آنشخص خاص عرض کرد يابن رسول اللّه مگر وحى بر غير رسول اللّه نازل ميشود فرمودند نه از آن بابت که بر رسول اللّه نازل ميشد بر اينکه او رسول اللّه بوده بلکه ميفرمايد خداوند در کلام خودش که ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوْسَى﴾ ﴿وَأَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ﴾ و قائم افضل از مادر موسى و نحل است در نزد پروردگار ... يا قرّة العين فلا تظهر من الغيب شيئا ليختلف الناس حول الباب فقل إنّ حجّتى هذا الکتاب من عند اللّه فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر فو ربکم إنّ حجّة اللّه لحقّ و هو أعظم الآيات من عند اللّه بالحقّ على عبده و إنّ حجّة اللّه بعد هذا الکتاب على العالمين قد کان على الحقّ بالحقّ الوفىّ بليغا [قيوم الاسماء] و ما کان اللّه ليظلم الناس بآية ناقصة لا يدرکونها و لا يتعقّلونها بل کان الناس انفسهم يظلمون اى مستان بادهٴ غرور بايد از باب اين ديار که فؤاد است با دليل حکمت داخل گرديد لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلاء النفس بالاعراض و الامراض يا أهل الأرض اتّقو اللّه فى ذلک الورقة المنبتة من الشجرة الأحديّة هذا فإنّه بالحقّ لحقّ کما هو اللّه و أوليائه على الحقّ لحقّ [قيوم الاسماء] ﴿وَإِنْ يَرَوْا کُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا حَتَّى إِذَا جَاءُوْکَ يُجَادِلُونَکَ﴾ اين مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ايمان بغيب است نه مشاهده ﴿إِنَّکَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ موردش اينجا است ﴿وَإِنَّ اللّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ ﴿فَلَا يُظْهِرُ [عَلَی غَیْبِهِ] أَحَدًا﴾ و هو ﴿يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾ در اين مقامات وارد گرديده اى بيچاره‌ها شماها ادعاى معرفت مينمائيد و خود را از اهل لسان بابان (ص) ميشماريد اين مقام اختيار و تکليف و خلق کينونات است باقتضاء قبول ايشان ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللّهِ﴾ يعنى چه لَا جَبْرٌ وَ لَا تَفْوِيْضٌ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الأَمْرَين مفادش کجا؟

خلاصه طول کلام مورث فهم شما نميشود إنّ اللّه يهدى من يشاء و يضلّ من يشاء و قرآن حجتى است کامل و آيهٴ است بالغ شامل در مقام حجيت احتياج بمبين ندارد زيرا که ﴿لَيْسَ کَمِثْلِهِ شَيٌ﴾ ميباشد و حاکى از مقام متکلم او أمّا بعد از اينکه مکلف مجاهده نمود و چشم از خيالات و اعتبارات نفسانيه پوشانيد و خود را عبد ذليل و مولاى جليل را متصرف ديد و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجيت قرآن را بانه ﴿لَيْسَ کَمِثْلِهِ شَيٌ﴾ است بنظر فؤاد و حقيقت ذات خود که مستمد از رب الارباب است بى پرده ديد و اقرار برسول و آورندهٴ او نمود آنوقت بر او واجب است که نفس را در مقام بيان عبارات و تبيان اشاراتش مطلق العنان ننمايد و قدم جرئت در فهم آيات و اسرار حق بر ندارد و بداند که او را حامل و مبينى که محيط بکل احکام او باشد در هر عصرى لازم ليعلم کل اناس مشربهم اى جاهل مقام حسبنا کتاب اللّه اين مقام نيست و قائل اين قول باطل و عاطل اظهار کفر و بغض خود را در ای نمقام ننمود بلکه ابو جهل و سائر مشرکين ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالاسريه خذلهم اللّه آن بود که موارد کلام را نفهميده خلط مبحثين مينمايند چه شد شما را که مقام حجيت و آيتيت قرآن را با آنکه او را مبينى و حافظى لازم است امتياز نميدهيد اينمقام ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ﴾ اشارة من علم من قبله ميباشد آن مقام ﴿لَا يَعْلَمُ تأويله إِلَّا اللّه وَالرَّاسِخُونَ فِي العِلْمِ﴾ ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ است

خلاصه طول کلام مثمر ثمرى نيست ﴿إِنَّ اللّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ... و از کلمات مسطرات حزن و کدورت اعتبارت آنکه بعد از سؤال و جواب با رب الارباب مظهر لطف و احسان ملک وهاّب در مقام آنکه ترا از ظلمات خيالات و حيرت استدلالات بر آورده از جام وحدتت سيراب نمايند تا آسوده شوى بلسان حقيقت نثار فرمودند که آيا نوشتجات ما را ديده و قبول دارى و حق ميدانى جواب آنکه بعضى را فهميده و حق ميدانم و بعضى را نمی فهمم اين کلام شما و انکارت از بابت ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الکِتَابِ وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ ميباشد بايد آنچه را فهميدهٴ محکم قرار دهى و و اقرار نمائى و آنچه برتو متشابه است رد بمحکم نمائى و بتوبه و انابه بکوشى تا بفهمى و قول ديگرت آنکه ميشود که حق سبحانه حق را در غير محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را ببلعم بن باعور عطا فرمود که با عيسى (ع) در افتاد اللّه اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نيز گذشتيد سبحان اللّه اين چه نوع اعتراض است که نموده‌ايد جواب خود را خود گفتهٴ که بلعم با عيسى در افتاد و اينهمه نزاع و اختلاف که ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ﴾ مگر در غير اين مقام است که آن حقى که امر اللّه و حکم او است محل طيب و مظهر طاهر و عارى از شوائب غيريت ميخواهد و نصب او بر خداوند است تا کسى را بر پروردگار حجت نباشد تعالى اللّه عن ذلک که حق را در غير محل قرار دهد علوا کبيرا بلکه حق را بمحلش قرار ميدهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضاى ما من نبى الا اذا تمنّى القى الشيطان فى امنية صورتى از آن حق بيمعنى و مثالى بيجا اهل باطل متلبس ميکردند ﴿[فَأَمَّا] الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم زَيغٌ﴾ فيتّبعونه ﴿فَيَنْسَخُ اللّهُ مَا يُلْقِى الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْکِمُ اللّهُ آيَاتِهِ﴾ بلعم بن باعور ماداميکه مطيع بود و حق را مى پرستيد محل اسم اعظم بود وقتى که مخالفت نبى اللّه کرد از او بگرفت و بخودش واگذاشت و لکن محل حکم و داراى امرش عيسى بود طيب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبيث الذات در اطاعت بلعم بود و تابع شيطان

خلاصه اين کلمات از بديهيات مذهب است احتياج بتسطير و بيان ندارد چونکه نوشته بودى در مقام جواب تسطيرش واجب گرديد حال از تو سئوال مينمايم که بعد از جناب باب اللّه المقدم (ص) پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود واگذاشته بعد از آنکه چندين سال ميباشد که نضج مواد داده و بمرارت‌هاى بسيار و زحمتهاى بيشمار اوليا و صلحاى بندگان او اين بنيان را ببيانات و استدلالات محکم نمودند ... و چند نفر نيز اين امر را قبول نمودند و واقف بباب و لائذ بجناب گرديدند حال پروردگار آن نظام را از هم پاشيد و سنت غير متبدله او متبدل و عادت غير محوله او متحول گرديد سبحانه سبحانه ﴿قَالَتِ اليَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ و أشهد أنّه أنزل آية مبارکة أکبر و أشرف من أختها و إنّه کلمة بديعة ﴿لَيْسَ کَمِثْلِهِ شَيٌ﴾

چنانچه سيد اکبر و نورانور (ص) در اواخر ميفرمودند که اي قوم نزديک شد ارتحال ما و شما نفهميديد مطالب ما را و درک ننموديد مقاصد ما را بعد از من امر عظيم است و امتحان شديد و اختلاف خواهيد کرد ما مبشر بوديم از آن امر عظيم و شخصى از ارباب عقول در سفر زيارت سلمان (ص) عرض کرد يا سيدى حامل امر بعد از شما کيست بيان بفرمائيد فرمودند للّه امر هو بالغه اينکلام را على السميرى آخر ابواب تکلم فرمودند وقتى که پرسيدند باب بعد از تو کيست سيد باب (ص) وقتى که اينطور فرمودند تو هم اين شد که امر ايشان مثل امر ابواب است که در غيبت صغرى بودند استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نيست در مقام و موضعى ديگر سئوال نمودند فرمود و اللّه نميرسد بمعرفت او کسى که بقدر ذرهٴ از حب دنيا در قلبش باشد من طلبه وجده تم کلامه الشريف مراد از حب دنيا نظر و محبت بآنقواعد و خيالاتى است که در مشاعر و مدارک سارى و جارى و مشهود است ﴿ذَلِکَ الکِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ﴾

و نوشته بودى که قرآن تأليف نمودم ابلغ و اکمل از تفسير مبارک مرحبا بک بسيار خوب اولا تو می بايست معنى مثليت را بفهمى آن وقت در مقام اظهار خدائى برآئى معنى مثليت نه ترکيب تاليف حروف بيست و هشت گانه ميباشد که صورتى از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برآئى بلکه مثليت وقتى درست آيد که در جميع عوالم بآنطور و آنصقع صادق آيد حال بفرما تو ادعاى اين مقام دارى که انک سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت السموات و الارض بوجودک و انت سر المستتر فى قلب النبى و السطر المسطر فى صدر الولى الالمعى و ان من توقف فى امرک اقل من لمحة العين حبسه اللّه على الصراط سبعماة و خمسين الف سنة اگر اين ادعا را ندارى پس مثل نياوردهٴ اگر دارى ثابت بفرما للّه للّه آه آه ثم آه که مرتکب شدى معصيتى را که نظام وجود خود را از هم پاشيدى و اللّه الذى لا اله الا هو که کسى از پيشينيان قدم جرئت را در اينميدان بمثل تو مطلق العنان ننموده اى واللّه که ننمود آه ثم آه از آنساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حق نشستى و باب فيوضات نامتناهيه را بر روى خود بستى و اللّه الّذى لا إله إلّا هو که خانهٴ خود را خراب کردى اگر بدانى که چه کردهٴ اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب از لمح العين از بدنت مفارقت خواهد نمود ما هکذا الظّنّ بک و اللّه الّذى لا إله إلّا هو که ظهور اين بزرگوار با اين لباس و ادعاى ايشان اينمقام عظيم را با آيهٴ واحدة از تفسير مبارک مستغنى از جميع استدلالات است خودت مطلع ميباشى که در اول ظهور امر اين بزرگوار بنده در قزوين بودم بمحض آنکه اين امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسير مبارک و صحيفهٴ مکنونه را زيارت نمايم تصديق نمودم زيرا که بنظر خالى از اغيار بحول و قوهٴ پروردگار نگريستم که اين امر عظيم البته مظهر و محلى ميخواهد بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قريهٴ ظاهره را بخلق فهمانيده و ايشانرا بساحت قرب خود کشيده و از سماء علو و رفعت رزق ايشان را بارانيده پس بدليل حکمت بر او جل شأنه واجب است که ايشانرا بخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرمايد زيرا که عادت او چنين جارى گرديده و يوما فيوما کور در ترقى است و ما کان لفيضه تعطيلا الحمد للّه و المنّة و الشکر که امر الان کما کان است که حجة اللّه اعظم که وصفى از شيئيت در مقام ايشان ملحوظ نيست و نسبتى از غيريت در مقام شناسائيش معلوم نه ...

اى آنکه چشم حق بينيت را غبار خود بينى چنان تيره و تار نمود که در مقام انکار حق واضح کالشمس فى رابعة النهار بر آمدى و هيچ متألم و متأثر اصلا ابدا نگرديدى و احسرة عليک ثم واحسره که استحوذ عليک الشيطان فأنساک ذکر اللّه درياب نفس خود را که و اللّه العظيم القادر القاهر که اهلک هالکين و اخسر خاسرين الانرا گزيده چرا و اگر اين بزرگوار حجة اللّه نيست پس کيست و در محضر رب الارباب بانکار عذرت چيست اللهم الا اينکه بگوئى الهى انکار کردم سببش آنکه ما فوق رتبهٴ عبدين تو که بابين از جانب امام - عليه السلام - بودند ادعا نمود ميفرمايد مگر نصى از کلام من يا اولياى يا ابواب معصومين ايشان بتو رسيده که فوق مرتبهٴ ايشان رتبهٴ نيست و ايشان مستقل‌اند و حکم ايشانرا تغيير و تبديلى نيست مگر آيهٴ ﴿[وَ لَئْنْ] شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ﴾ و نأت ﴿بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ را نشنيدى و مذهب يهود را نفهميدى اگر بگوئى که بدليل حکمت ميخواند و من موعظه و دليل مجادله طلب نمودم بيان نفرمود بلکه فرمود من عبد هستم مأمور بامر مولايم او مرا امر فرمود که با دليل حکمت شما را دلالت نمايم البته او حکيم و داناى اسرار است و تکليف نفرموده شما را الا آنکه مقتضيات تکليف را آماده نموده و ﴿لَا يُکَلِّفُ اللّهَ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ ميفرمايد رب قادر قاهر و استبدلت الّذى هو خير بالّذى هو إدنى و قلت مقالة قوم موسى لن نصبر على آية واحدة ادع لنا ربّک يخرج من ارض عاداتنا بدعوات انياتنا حقيقة القثاء من الخيالات الباردة السيالة و حقيقة الفوم من الاوهام التى زرعنا فى ارض عاداتنا الکاسدة الباطلة

و نوشته بودى که تفسير مبارک نامر بوط بهم ميباشد اى مسکين بهمان نظرى که بتفسير نگر يستهٴ بقرآن بنگر و نظر نما يک آيه از احکام و يکى از قصص و يک آيه از کفر کفار بردار و ببين چه مقدار آيات نامربوط بهم ميباشد آخر قوم بهمين نظر سرکار نگريستند که انکار رسول اللّه (ص) نمودند چشمى بمال و بهوش بيا زينهار زينهار که کارت از دست رفت تو بنظر تفريق سا نگريسته و گر نه کلام امام در نهايت ربط و نظام است همين مقام بود که قوم قواعدى که در دست داشتند و از کتب سماويه استخراج نموده بودند چونکه قرآن با بعضى از آن قواعد ربطى نداشت نداء ما أنت إلّا رجل مفتر را بلند مينمودند و چون از سنت غير متبدلهٴ حق از اخبار انبيا که معجزهٴ ايشان غير يکديگر بود برايشان ميخواندند صدى ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيْرُ الأَوَّلِيْنَ﴾ بر گوش خلايق ميرسانيدند و از آنجمله است کلام عثمان (إنّ فى القرآن لَحْنًا صَحَّحَته أَلْسِنَة العرب) و هو قوله ﴿إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ﴾

و ديگر آنکه دعاى بى نقطه در مقام حجت از نقطهٴ دائره ايجاد (ص) خواسته بودى عطا نفرمودن آن کان کرم و احسان باذن اللّه بود اللّه اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حين استواى ايشان بعرش بيان نمودى واللّه که بارتکاب خيال يکى ازين معاصى جليلهٴ عظيمه اگر دابه بر روى زمين نميماند سزاوار بود و للّه سزاوار بود و اللّه قد ثبت على کل ذرات الوجود من الغيب و الشهود انه لعلى خلق عظيم - سلّم اللّه عليه و روحى له الفداء - ﴿إِنَّ اللّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ و سکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل اللّه الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده ﴿لَعَلَّکَ تَتَذَکَّر أَوْ تَخْشَى﴾ آن خيال است که شيطان در عالم شيطنت در ذهنت جولان ميدهد و آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مبين در نزد اهل يقين نقص نيست ﴿يَمْحُوا اللّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمِّ الکِتَابِ﴾ و اينها متشابهات است نبايد متشبث گرديد چنانچه گرديدى و خاک تيره و مذلت بر سر عالم ريختى انصاف بده که آيا صاحب عقل و شعور چشم از حجيت تفسير مبارک و محکميت او پوشيده ميدارد و او را نفهميده و مهمل و متشابه ميگذارد و بمحو اثبات خطوط متشبث ميگردد در مقامى که باران بداء از سحاب امضا باذن اللّه العلىّ العلىّ دائم در ريزش و سيلان و امر اللّه و حکم او را اقرب از لمح عين در مقام عيان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضى که دهرى را آن و آنى را دهر ميتوان نمود و ما کانت يده مغلولة و لا لفيضه تعطيلا ... آيا کسى چشم از حجيت و محکميت صحيفهٴ مکنونه پوشيده ميدارد و دعاى بى نقطه را آيه و دليل خود ميانگارد اعتقادم چنان است که احدى از پيشينيان اين حجت‌ها را نگرفتند که شما گرفتند هو الّذى أرسل إليکم رسولا ليعلّمکم الکتاب و الحکمة فأطيعوه حتّى تکونوا من المفلحين اى بندگان خدا اليوم حجت الهى تفسير عظيم و صحيفهٴ مکنونه ميباشد پروردگار اجل از آن است که خلق را مهمل و معطل گذرد أنيبوا إليه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع و ادعوه خوفا و طمعا حتّى يهديکم إلى صراطه العزيز الحميد

و اين که شخص قواعد صوريهٴ بيمعنى چندى را مسمى بمعرفت نموده در اعمال ظاهريهٴ مستحبه که مفتاح کنوز غيبيه و سبب فيض الهيه ميباشد تکاهل ورزد اين از مصائد و مکائد شيطان است و مخالف طريقهٴ سالکان و حقيقت مذهب صوفيهٴ ملاحده است ﴿أَمنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ﴾ ﴿يَحْذَرُ الآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾ کمن هو أخلد فى أرض عاداته و تابع لشهواته نميدانم چه بنويسم با لسان کليل و قلب عليل پروردگارم شاهد است که حيران مانده ام که آيا چگونه ميشود عبد ذليل خطاب مولاى جليل خود را نشنود و نشناسد کلام او را نيست مگر از آنکه با غشاوهٴ غفلات محجوب و در ارض شهوات مقيد و محبوس که محبوب در نهايت محبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلى بر آمده و تمام عالم را بخروش آورده و ما در ارض حدود و اشارات مقيد و حيرانيم آهٍ آهٍ ثُمَّ آهٍ که از مضمون کتاب غير صوابت يکى آنکه نداى خود را باللهم ﴿إِنْ کَانَ هَذَا هُوَ الحَقُّ﴾ ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ بلند نموده و بناى مباهله گذارده بعد از آنکه تأويل آيهٴ شريفه ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيْرُ الأَوَّلِيْنَ﴾ ظاهر نمودى جوابت آيهٴ مبارکه است ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهَ النَّاسَ بِمَا کَسَبُوا مَا تَرَکَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ اين قدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الى ما فوق سماوات وجود در جنب جلالت و عظمت ادنى بنده محبان و مقربان امر اللّه الاعظم و سره الاکرم نداريم اگر مضمون ﴿وَمَا کَانَ اللّهُ لَيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيْهِمْ﴾ نبود آن وقت قادر قهّار می فهماند که جناب شما و آنکه با شما بود چه اساس پاى کار آورده‌ايد چنانچه نقطهٴ غيب و سر لا ريب در تفسير مبارک اين عمل شما را قبل از ظهور بيان و شهود اهل صدق و ايمان فرموده‌ اند اللّه اکبر که چه عمل‌ها در نقطهٴ امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که با نفس اللّه العلى در مقام مجادله و مباهله برآئيد اللّه اکبر از وسعت رحمة کلمهٴ تکبير سبحان اللّه از عظمت حلم آن جود اثير عليه سلام اللّه العلىّ الکبير و اللّه الذى لا اله الا هو آن کسيکه طالب حق باشد همين اعمال رديهٴ شما و گذشت و عدم اعتناى ايشان حجتى است تمام و کامل و احتياج بهيچ دليل ندارد

و اين که نوشته بودى واجب است بر خلايق که بشتابند بسوى اين بزرگوار و خيالات خود را بپرسند و ايشانرا امتحان نمايند اگر موافق آراء خودشان بيان شنيدند قبول نمايند وَ إِلَّا فَلَا چنانچه شما و ملّا عبدالعلى کرديد دست بدست داده دست خداى قادر را بستيد و نور اللّه را اطفاء بريح اهواء نموده از دام تکليف جستيد و آسوده خاطر بخيال خود نشستيد و اللّه ثم واللّه العظيم کار نه از اين قرار است بلکه ربقهٴ تکليف در گردنت پيچيده و ديوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آهٍ ثمّ آهٍ از غفلت اللّه اللّه ازين مهلت که مغرورت گردانيد چنانچه گردانيد بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ظهور يوم الحَسْرَة و اللّه العظيم که کارت از دست رفت واقع شدى در آنکه شدى که از عظمت بيان ندارد شناختن حجت اللّه بديدهٴ سر نيست و شتافتن بسوى او بپا و دست ظاهريه نيست و حجيت آيات حجة اللّه درکش بمدارک شهوديه که حاضر در نزد انسان باشد نيست چشمى بمال و از خواب بيدار شو نظر بسنت غير متبدلهٴ حق نما تا برأى العين بينى که قدم بقدم پيشينيان بل اشد استکبارا برداشتى اين دار آخرت است و لقاء وجه اللّه الکريم گريه ميخواهد و گريه و خضوع ميخواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرّعا و خفية تا مقام معرفت حجة اللّه بحقيقت ايمان حاصل شود و از جملهٴ اهل غيب محسوب بشوى چنانچه سيد ساجدين - صلوات اللّه عليه - در دعاى صحيفه [سجّاديّة] ميفرمايد (اللَّهُمَّ وَأَتْبَاعُ الرُّسُلِ وَمُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ المُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّکْذِيبِ وَالاشْتِبَاهِ إِلَى المُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الإِيْمَانِ فِي کُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ) اينقدر بدان که معرفت حجة اللّه بحقائق ايمان است نه بديدهٴ ظاهر در عالم عيان خلاصه جوابهاى مظهر الحق و اللّه المطلق که در نهايت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشيدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور من يد قدرة اللّه العلى الغفور که حاکى از مقامات اربعهٴ آن سرّ مستور بود الويل ثم الويل ثم الويل لک که چنان امر را تنگ گرفتى و در ارض استقلال و انيت مخلد گرديدى و فضاى رحمت بى انتهاى حق را بر عالميان تنگ کردى چه نويسم که ننوشتم بهتر خداوند داناى اسرار شاهد است که هر آنى که چشمم بقال و قيلت که در کاغذت مسطور نمودهٴ ميافتد و نظر بمخاطب و مخاطب ميافکنم عقل حيران و فکرم سرگردان ميشود که چه شد شما را که چنان يکدفعه ربقهٴ ايمان را از گردن بيرون انداخته بى مبالات در ميدان رد و انکار در جولان و مصداق تأويل آيهٴ شريفهٴ انّ ﴿الإِنْسَانَ أَکْثَرَ شَيءٍ جَدَلاً ﴾ گرديد و آنچه عرضه داشتم در مقام اثبات کلمات سر الاسرار صلّى اللّه عليه فى آناء الليل و اطراف النهار حال استغفار مينمايم زيرا که کلام ايشانرا نميتواند بيان نمايد الا ايشان و اگر درياها مرکب شود کفايت شرح نقطهٴ از طفح رشح بيانات حقيقت دلالات آن سرور کائنات - صلوات اللّه عليه - نميشود سبحانه سبحانه عن وصف الواصفين و نعت الناعتين تسبيحا عليّا الحمد للّه و الشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طريق نجات مفتوح گرديد که در درک آنها بجز آنها کسى شريک نيست ميخواستم در مقام جواب کل بياناتت بر آيم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن ديدم اگر برايم مثنوى هفتاد من کاغذ شود هميشه شيوهٴ اهل حق برهان و دليل بوده نه نامربوط و هرزه نالى ستار العيوب ستر عيوب فرمايد و غفّار الذنوب توفيق توبه و انابه و لرزيدن و بخود طپيدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حيران در ارض پشيمانى دويدن و بکوى محبوب رسيدن بما و شما عطا فرمايد که امر عظيم و خطب جسيم است الويل ثم الويل يا ربّاه ادرکنا

و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الباب الطاهر المطهّر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدّر الفاخر المصباح النور فى الليل الديجور المؤيّد من الحق و اسبق من سبق المطهّر عن کل شئ و المصلّى بقبلتين جناب مولا ملّا حسين - سلّمه اللّه و عافاه و جعلنى من کل مکروه فداه - مسطور نموده بودى أشهد اللّه و أوليائه بانّى مؤمن به و بما أنزل فى حقّه و انّه وجه معرفة المعبود و سُلَّم للصعود و أوّل مؤمن فى ذرّ الايجاد و ثانى مظهر فى لوح الفؤاد و حقّه عظيم عظيم و شهادت ميدهم و شاهد ميگيرم خالق کل موجودات و بارئ‌ النسمات و داحى الدحوات را که او مؤيد بروح ميباشد من عند اللّه و نطق نمينمايد ﴿إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ﴾ و او را مفترض الطاعة ميدانم و منصوص از قبل ولىّ متصرّف بر حق و منصوب من الحق و در رد و خلافش آتش سرکش جحيم را بر خود خروشان مى بينم نعوذ باللّه و نستجير به من الالحاد فى عظمته و الشک فى سلطنته اوّلا بجهت آنکه اللّه يجتبى لرسالته من يشاء و يعلمه مما يشاء لا يسئل عما يفعل و هم يسئلون و ثانيا بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولى الافئدة و الالباب جناب سيد اکبر و النور الانور - روحى فداه - جهان را از غياب نفس شريف تيره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انيات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گرديد و سرکار شماها و ما در پرده‌هاى غفلات و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم بمثل حيوانات محظوظ و ثلج الفؤاد بوديم غافل از آنکه خداوند عالم زمين را خالى از حجت ظاهره نميگدارد بعد از آنکه بخلق فهمانيده و اين باب را مفتوح فرموده من طلبه و جده چنانچه باب اللّه المقدم (ص) و روحى فداه فرموده بودند و اين بزرگوار باب الباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشريف بردند بعد از زيارت مراجعت فرموده بودند کرمانشاهان اين خبر وحشت اثر را شنيده احوالش زبون و مزاج شريفش دگرگون و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شديدى بجنابش طارى شده که حرقت او و حرارت فرقت باب اللّه المقدم در کل عروق و اعصابش سارى و جارى تا آنکه خود را بمسجد کوفه کشانيد بانواع رياضات و گريه و مناجات مشغول گرديد و طلب عالم ربانى و نور صمدانى از قاضى الحاجات نمود تا آنکه عالم السرائر و مجيب الدعوات نداء با سوز و گدازش را شنيد و لسان حال و مقالش را موافق و در دعوى محبت صادقش ديد پس منت عظيم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانيد و پرده از جمال با کمال برداشته بتجلى بر آمده او را از خود بيخود بخود رسانيد شهادت ميدهم که آنجناب طالب بود حقيقة و صدقا حينى که طالبى نبود نميشناسد او را مگر کسى که او را خلق فرموده و باب باب فيوضات نامتناهيه خود قرار داده همين آيه بجهت اولى الالباب دو وصف او نقاب حجاب مرتفع مينمايد تا طالب بنظر صواب را درک نمايد: يا أيّها الباب خُذْ هذا واملأ نفسک من ماء کافور الظّهور وکن للّه کالقطعة الحديدة المحمّاة بالنار القديمة [قيوم الاسماء] صلّى اللّه عليه ثم صلّى اللّه عليه و شهادت ميدهم در حق سابقين که ايشان مقرب عند اللّه و فائز بفوز عظيم و در مقام مرتفع‌اند که احدى را آرزوى رتبهٴ ايشان نشايد زيرا که سبب گرديدند بظهور النور على الطور و عالم را روشن نمودند و ايشانند مصابيح نور در ظلمات ديجور و حملهٴ کتاب مستور - عليهم سلام اللّه - الولى الشکور آه ثم آه از غفلت و تقصير و احتجاب ما در حق معرفت ايشان آيا چه بلاها در ظهور حق بجان نخريدند و چه مصيبتها که نديدند در حالتيکه ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغيار بوديم اصلا ابدا بوى طلب بمشام ما نرسيده شيطان ما را چنان فريب داده و از طلب باز ميداشت که بر خدا است اظهار حجت اما آيات مترادفات حق را در بابت طلب حق در طاق نسيان گذارده بوديم ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ ﴿وَإِنَّ اللّهَ يَهْدِي مَنْ أَنَابَ﴾ أبى اللّه إلّا أن يجرى الأشياء بأسبابها يا من بابه مفتوحٌ للرّاغبين و نيله مُباح للسائلين يا من إذا سئله عبد أعطاه و إذا أمل ما عنده بلغه مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و مرغوب بدون راغب در جلوه نميآيد و پرده از جمال نميکشد چنين بوده سنت الهى و ما را شيطان فريب داده و در بستر غفلت خوابانيده بود آيا نه اين بود که خودت هميشه ميگفتى که امر الهى عظيم است ديدى بغتة بيکى وحى نازل فرمود که تو عيسى بن مريم هستى مفرى بجز تسليم نيست ...

و الحاصل حال کلام خودت بخودت حجت گرديده و شهادت ميدهم که مودت و محبّت و اطاعت سابقين بر لاحقين لازم و واجب است بتأويل قوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْئَلَکُم عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا المَوَدَّةَ فِي القُرْبَى﴾ و مراد قرب باطنى است نه صورى وايشان اقرب هستند بر آن بزرگواراز کل خلق بجهت اينکه ترقى شخص بفؤاد است و تحقق و ظهور فؤاد منوط بتصديق اين مقام پس آنها پيش از خلق و مع الخلق هستند

والحمد للّه الّذي ألهمني حکمه ولم يجعلني من الخاسرين والصّلوة والسّلام على محمّد وآله الطّاهرين وشيعتهم الأنجبين وأسأله أن يثبّتنا بأقول الثّابت مع أهل اليقين وجعلنا لبطشه من المنتظرين ولدولة أوليائه من المترقّبين وأسأله بحقّ نفسه القويّ المبين أن يحفظنا من شرّ الشّياطين لعنة اللّه عليهم أجمعين أبد الآبدين ودهر الدّاهرين